

قیاسک‌های باطل در مثنوی

لیلا شفاعتیان

کارشناس ارشد ادبیات و دبیر آموزش و پرورش

□ چکیده‌ی مقاله

آنچه در این مقاله ارائه شده است، بررسی قیاسات نابه‌جا در مثنوی است که با شیوه‌ی هرمنوتیک به تأویل و دانایی آن پرداخته شده است و به لحاظ موضوعی این قیاس‌ها تقسیم‌بندی گردیده است که شامل قیاس‌های ناشی از ظاهرگرایی که عمدتاً جنبه‌ی طنز دارد - قیاس‌های ناشی از غرور و قدرت کاذب که میان انسان با خداوند، فرشته با انسان و در نهایت انسان با انسان صورت گرفته و در هر مورد با آوردن خلاصه‌ی از داستان و استشهاد به ابیات مثنوی به تفسیر و توضیح آن پرداخته شده.

دو توضیح

الف: نام مقاله را با توجه به بیتی از مثنوی که در ذیل ذکر می‌شود، «قیاسک‌های باطل در مثنوی معنوی» گذاشته‌ام.

اول آن‌کس کین قیاسک‌ها نمود
پیش انوار خدا ابلیس بود
ب: هدف از به‌کارگیری واژه‌ی هرمنوتیک تنها استفاده از یک روش است که در این ارتباط توضیح مختصری ذکر می‌گردد.

هرمنوتیک چیست؟

هرمنوتیک نخست روشی برای تأویل متون قدسی، (در اصل متون کتاب مقدس) بود. سپس تأویل متون ادبی و همگی متون را در برگرفت و سرانجام چنان‌که امروز هست، روشی فلسفی‌ست که به تأویل مظاهر تاریخی، اجتماعی، روان‌شناسی و...

جهان ما می‌پردازد.

هرمنوتیک روش نامیده می‌شود، چون یک شیوه یا سبک و راهی‌ست نظام‌مند برای نزدیکی به موضوعی پژوهشی. هرمنوتیک هم‌چون روش فلسفی در پی آزمون شالوده‌هایی که مظاهر گوناگون جهان ما را می‌سازند و آشکارکردن پیش‌انگارهای آنان است. برای درک و دریافت بهتر این واژه باید اضافه کنیم که هرمنوتیک را از هرمس آغاز می‌کنند. یونانیان هرمس را پیام‌آور خدایان شناختند و سقراط آن را آفریننده‌ی زبان و گفتار و تأویل دانسته است.^۱

قیاسک‌های باطل در مثنوی

الف) قیاس‌هایی که ناشی از ظاهرگرایی است
گوینده‌ی مثنوی برای این‌که ضعف قیاس‌های ظاهری را نشان دهد، قصه‌ی طوطی و بقال و قیاس خنده‌آور او را نقل می‌کند تا در ضمن نشان دهد که حتا با رهایی از تعلقات عالم حسی هم روح که طوطی رمزی از آن محسوب است، از اشکال قیاس مبنی بر تقلید و از آن‌چه آفت عقل محض عاری از ایمان است، ایمن نمی‌باشد.

طوطی که در عین حال مظهر تقلید عاری از ادراک و نمونه‌ی قبول تلقین غیر است، با قیاس ساده‌لوحانه‌اش که در این داستان مطرح می‌شود، معلوم می‌دارد که «نفس انسان حتا بعد از عبور از مرحله‌ی حس خالص هم، باز ممکن است به سبب قیاس غلط و خطا بیفتد و از حقیقت که

هدف اوست، انحراف بیابد».^۲

اینک خلاصه‌ی از داستان:

بود بقالی و وی را طوطی‌یی خوش‌نوازی، سبز، گویا طوطی‌یی بر دکان بودی نگهبان دکان نکته‌گفتی با همه سوداگران در خطاب آدمی ناطق بدی در نوای طوطیان حاذق بودی جست از سوی دکان سویی گریخت شیشه‌های روغن گُل را بریخت از سوی خانه بیامد خواجه‌اش بر دکان بنشست فارد خواجه‌اش دید پُر روغن دکان و جامه چرب بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب روزکی چندی سخن کوتاه کرد مرد بقال از ندامت آه کرد... هدیه‌ها می‌داد هر درویش را تا بیابد نطق مرغ خویش را بعد سه روز و سه شب حیران و زار بر دکان بنشسته بُد نومیدوار می‌نمود آن مرغ را هرگون نهفت تا که باشد اندر آید او به گفت جولقی‌یی سر برهنه می‌گذشت با سر بی‌مو چو پشت طاس و طشت آمد اندر گفت طوطی آن زمان بانگ بر درویش زد چون عاقلان کز چه ای کل با کلان آمیختی؟ تو مگر از شیشه روغن ریختی از قیاسش خنده آمد خلق را کو چو خود پنداشت صاحب‌دلق را۳ از نمونه‌های دیگری که مولوی در مثنوی شریف در باب قیاس‌های ظاهری مطرح می‌نماید، دعوی طاووسی کردن

شغالی‌ست که در خم صباغ افتاده بود. در این حکایت نیز مولانا با بیانی ساده و روشن از این‌که شغال تنها با افتادن در خم رنگرز و رنگین شدن آن خود را با طاووس قیاس می‌کند، به این نتیجه می‌رسد که تنها تشابه ظاهر نمی‌تواند دلیل کافی باشد تا ما کار پاکان را قیاس از خود بگیریم و در ادامه ادعای الوهیت فرعون را بدان شغال تشبیه می‌کند و اظهار می‌دارد:

هان تو ای فرعون ناموسی مکن

تو شغالی هیچ طاووسی مکن
و اضافه می‌کند که صرف این ادعا باعث می‌شود ضعف تو آشکار شود و رسوایی تو را به دنبال دارد:

سوی طاووسان اگر پیدا شوی

عاجزی از جلوه و رسوا شوی
و این چنین گوینده‌ی **مثنوی** بار دیگر به ما گوش زد می‌نماید که قیاس‌های نابه‌جا باعث میل به خطرافتن و انحراف ما می‌شود که باید از آن پرهیز نماییم.

دعوی طاووسی کردن آن شغال که در خم صباغ افتاده بود:

و آن شغال رنگ‌رنگ آمد نهفت
بر بناگوش ملامت‌گر بگفت:

بنگر آخر در من و در رنگ من
یک صنم چون من ندارد خود شمن
چون گلستان گشته‌ام صد رنگ و خوش
مر مرا سجده کن، از من سرمکش
کر و فر و آب و تاب و رنگ بین
فخر دنیا خوان مرا و رکن دین
مظهر لطف خدایی گشته‌ام
لوح شرح کبریایی گشته‌ام

ای شغالان هین خوانیدم شغال
کی شغالی را بود چندین جمال؟
آن شغالان آمدند آن‌جا به جمع
هم‌چو پروانه به گرداگرد شمع
«پس چه خوانیمت؟» بگو ای جوهری
گفت: طاووس نر چون مشتری
پس بگفتندش که: طاووسان جان
جلوه‌ها دارند اندر گلستان
تو چنان جلوه کنی؟ گفتا که: نی
با دیه نا رفته چون کوبم منی؟

بانگ طاووسان کنی؟ گفتا که لا
پس نه ای طاووس خواجه بوالعلا
خلعت طاووس آید ز آسمان
کی رسی از رنگ و دعوی‌ها بدان؟^۴

ب: از نمونه‌های دیگر قیاس‌های باطل که در **مثنوی** ذکر شده قیاساتی‌ست که ناشی از غرور و قدرت کاذب است که بین انسان و خداوند صورت گرفته که در این‌جا دو نمونه‌ی آن ذکر می‌گردد:

شاید نمادی‌ترین چهره‌یی که در طول تاریخ دعوی الوهیت کرده است، کسی جز فرعون نباشد. البته باید بدانیم که کلمه‌ی فرعون علم و اسم جنس است که نام پادشاهان مصر بوده است. فرعون در لغت به معنی خانه‌ی بزرگ و یا از ریشه‌یی به معنی «خورشید» دانسته می‌شده و جمع عربی کلمه‌ی فرعون، فراعه‌ن است.

در مآخذ دینی سه تن از فراعه‌ن شهرت دارند که عبارتند از فرعون زمان حضرت یوسف، فرعون زمان ولادت حضرت موسی و سومین فرعون که حدود ۲۰۰ سال بعد می‌آید، رامسیس نام داشت.

مولانا از فرعون‌ی سخن می‌گوید که در قرآن و قصص اسلامی از او یاد شده است و مولانا در هر شش دفتر **مثنوی** او را به‌عنوان مظهر عناد و خیره‌سری و غرور معرفی می‌کند.

به‌طوری که در دفتر سوم مولانا تحت عنوان تشبیه فرعون و دعوی الوهیت او بدان شغال که دعوی طاووسی می‌کرد، می‌فرماید:

هم‌چو فرعون مرصع کرده ریش
برتر از عیسی پریده از فری‌ش
او هم از نسل شغال ماده‌زاد
در خم مالی و جاهی اوفتاد
هر که دید آن جاه و مالش سجده کرد
سجده‌ی افسوسیان را او بخورد
گشت مستک آن گدای ژنده‌دل
از سجود و از تحیرهای خلق
مال مار آمد که روی زهرهاست
و آن قبول و سجده‌ی خلق ازدهاست^۴

با توجه به بررسی شخصیت فرعون این نکته را درمی‌یابیم که مهم‌ترین عاملی که باعث آن همه عناد و سرسختی فرعون شده بود، همانا قیاسی نابه‌جا بود که فرعون با خداوند کرد و از این قیاس باطل دچار وهم و گمان شد و با اتکا به همین وهم به دعوی الوهیت پرداخت و سرانجام منشأ بسیاری از ظلم و ستم گردید.

در راستای همین مطلب شخصیت دیگری که به‌نوعی با همین دلیل هلاکت و گمراهی شده و در **مثنوی** داستان آن نقل می‌شود، نمرود است.

نمرود، لقب پادشاه کلد که زندگانی او با افسانه آمیخته است. او مردی دلیر و شجاع بود و او را قهرمان و فرمان‌فرمای روی زمین می‌دانستند و بنای شهر بابل را به او نسبت داده‌اند، به‌طوری که بابل مدت‌ها زمین نمرود خوانده می‌شده. آن‌گونه که در قصص آمده است چون نمرود دچار نخوت و غرور گردید و خواست با لشکریان انبوه خود به جنگ خدا رود و مدعی الوهیت شد، خداوند ضعیف‌ترین مخلوقات خود، پشه را مأمور کرد که از راه بینی در کاسه‌ی سر او داخل شود و مغز او را بخورد، هنگامی که پشه به خوردن مشغول بود، می‌بایست آهنگری با پتک بر سر نمرود بکوبد تا درد سر وی فرو نشیند، در آخر کار فرق نمرود شکافته شد و نمرود هلاک گردید، این قصه در دفتر ششم **مثنوی** ذکر شده است:

هم‌چنان نمرود آن الطاف را

زیر پا بنهاد از جهل و عمی

این زمان کافر شد و ره می‌زند

کبر و دعوی خدایی می‌کند

رفته سوی آسمان با جلال

با سه کرکس تا کند با من قتال

صد هزاران طفل بی‌تلویم را

کشته تا یابد وی ابراهیم را

که منجم گفت کاندر حکم سال

زاد خواهد دشمنی بهر قتال

ج: از دیگر قیاس‌های مهمی که در

مثنوی مطرح شده، قیاساتی‌ست که بین فرشته با انسان صورت گرفته که دو نمونه‌ی

آن را عنوان می‌کنیم. یکی مقایسه‌ی انسان با ابلیس و دیگری انسان با هاروت و ماروت است.

در **مثنوی** داستان ابلیس چنین بیان می‌شود:

اول آن کس کین قیاسک‌ها نمود
پیش انوار خدا ابلیس بود
گفت نار از خاک بی‌شک بهتر است
من ز نار و او ز خاک اکدر است
پس قیاس فرع بر اصلش کنیم
او ز ظلمت ما ز نور روشنیم
گفت حق: نه بل که لانساب شد
زهد و تقوی فضل را محراب شده
چنان که در فرهنگ‌نامه‌ها آمده، ابلیس وجودیست مظهر خبث و شرارت که موجب گمراهی، شرک و غرور و ظلم افراد بشر می‌گردد.

ابلیس از لغت یونانی Diabolos مأخوذ است و کلمه‌ی Diable و در زبان فرانسه هم با همین لغت و در زبان انگلیسی هم از همین لفظ ریشه گرفته شده است. Diabolos و در زبان یونانی به معنی نمّام و مفتزی به کار می‌رود.^۶

با توجه به آنچه که در **مثنوی** ذکر شد. اگر گوش حس، وحی نامتناهی را از روی حرف قیاس کند از آن روست که حس غیب گیرا و کر است و نمی‌تواند ندایی را که از عالم ماورای حس به او می‌رسد، ادراک کند چنان که مولانا می‌گوید این‌گونه قیاس‌های ناروا اولین بار از ابلیس پدید آمد که در پیش انوار خدا خود را هم در حساب آورد و آن جا که اصل آدم را خاک تیره یافت، وجود خود را منشأ روشنی پنداشت. این قیاسک باطل البته بنایی نداشت، چراکه اصل خاکی برای آدم نقص محسوب نمی‌شد، چنان که برای ابلیس هم این که اصلش از نار باشد، نمی‌توانست مزیتی محسوب شود و تنها چیزی که از این مقایسه نصیب شیطان می‌شود، دور شدن از درگاه الهی و مورد لعنت خدا قرار گرفتن تا روز جزا بود.

از دیگر فرشتگان که از قیاس ناروای خویش به عذاب الهی گرفتار می‌گردد،

قصه‌ی هاروت و ماروت است.

«هاروت و ماروت نام دو تن از فرشتگان افسانه‌ی است که به زمین آمدند و مرتکب گناه شدند و در چاه بابل زندانی گشتند. این داستان از قصص بسیار کهن است.

در سوره‌ی بقره قسمتی از آیه‌ی ۱۰۲ اشاره به این قصه دارد که در تفاسیر درباره‌ی آن‌ها چنین ذکر شده است: فرشتگان به بنی‌آدم به دیده‌ی حقارت نظر افکندند، خداوند به ایشان گفت: اگر شما به جای آدمیان بودید و قوای نفسانی آن‌ها را داشتید، بهتر از ایشان رفتار نمی‌کردید. فرشتگان از خدا خواستار آزمایش شدند و خداوند برای آزمایش دو تن از آنان را به نام هاروت و ماروت به زمین فرستاد و به ایشان فرمود داد که از گناهان عظیم من جمله شرک، زنا، قتل نفس و باده‌نوشی خودداری کنند. چون فرشتگان به زمین آمدند به زودی فریفته‌ی زن زیبایی شدند و در حال عمل نامشروع گرفتار گردیدند و مزاحم خود را کشتند، خدا به فرشتگان فرمان داد که به حال هم‌جنس‌های خویش در زمین نظر افکنند، فرشتگان ماجرا را دیدند و به حکمت خدایی پی بردند. هاروت و ماروت میان عذاب دنیوی و اخروی مخیر گردیدند و ایشان عذاب دنیوی را اختیار کردند، لذا در بابل محبوس شدند تا کیفر کامل گناه خود را تحمل کنند.

اما خلاصه‌ی داستان از دید مولانا:
در مثنوی هم با توجه به روایات تفسیرها چنین نقل می‌شود که این دو فرشته مانند دیگر ملایک در آسمان از ظلم، بی‌رحمی و فساد شایع در بین بنی‌آدم بر خود می‌بالیدند و خداوند از آن‌ها خواست تا برای امتحان صورت انسانی بپذیرند و با شهوت‌های انسانی به زمین فرود آیند تا معلوم گردد که آیا آن‌ها در مقابل وسوسه‌های شهوت نفسانی مقاومت توانند کرد یا نه؟ این دو تن که از همه عابدتر و خاشع‌تر بودند، آمادگی خود را برای امتحان اعلان کردند و در واقع همین غرور عبادت و اعتماد بر زهد آن‌ها را به اشتباه انداخت و

غیرت حق موجب سقوط و سرنگونی‌شان گردید.

و به هر حال قیاس کار آن‌گونه که در آسمان به‌خاطر آنان آمد در زمین راست نیامد:

هم‌چو هاروت و چو ماروت شهیر
از بطر خوردند زهرآلودتیر
اعتمادی بودشان بر قدس خویش
چیست بر شیر اعتماد گاو میش؟
تو قیاس از چرخ دولابی بگیر
گردشش از کیست؟ از عقل شیر
گردش این قالب هم‌چون سپر
هست از روح مستتر ای پسر
چون گناه و فسق خلاقان جهان
می‌شدی بر هر دو روشن آن زمان
دست خاییدن گرفتندی ز خشم
لیک عیب خود ندیدندی به چشم
گفت حقشان گر شما روشنگرید
در سیه‌کاران مغفل منگرید
شکر گویند ای سپاه و چاکران
رسته‌اید از شهوت و از چاکران
گر از آن معنی نهم من بر شما
مر شما را بیش نپذیرد سما
...

آن قیاس حال گردون بر زمین
راست ناید فرق دارد در کمین
و به این ترتیب با قیاس نابه‌جا که این دو فرشته در مقابل انسان انجام می‌دهند به گمراهی می‌افتند.

د: از دیگر مقایسه‌های ناروا که باعث انحراف و خطا گردید. نمونه‌های دیگری ذکر می‌شود که در بین اشخاص صورت گرفته و در این‌جا به دو نمونه‌ی آن اشاره می‌شود، یکی بلعم با عور با موسی و دیگری کاتب وحی با پیامبر.

بلعم با عور

بلعم یا بلعام که در زبان عبری یعنی شکم‌پرست، نام یکی از مدعیان نبوت است که در بین‌النهرین می‌زیست و پادشاه موآب او را مزد داده بود تا عبرانیان را لعنت و نفرین کند. وقتی که بلعام به سوی عبرانیان

می‌رفت، الاغ او بر جای ماند و حرکت نکرد و فرشته‌یی از جانب خداوند آمد که به‌جای لعنت، عبرانیان را دعا کن. این خلاصه‌یی است از روایات کتاب مقدس (تورات و انجیل) درباره‌ی بلعام.

اما مولوی براساس روایات مفسران قرآن، بلعم پسر باعور را یکی از زاهدان بنی‌اسرائیل می‌داند که مشمول توجه خداوند نیز بود، اما به‌دلیل مقابله با موسی در شمار گمراهان درآمد. مولانا با توجه به تفاسیر، حال بلعام را به زاهد مغروری تشبیه می‌کند که با تکیه بر اعتمادی که به کمال خویش دارد و بی‌توجه به مآل کار با گزیده‌ی حق مقابله می‌کند و خویش را در قیاس با حضرت موسی قرار می‌دهد و به همین دلیل مورد مجازات حق واقع می‌شود و از این لحاظ مولوی حال بلعام را چون ابلیس لعین می‌داند.

و در نتیجه با یک قیاس ناروای دیگر سرنوشت انسان با همه‌ی پشتوانه‌ی زهد و تقوا به سمت هلاکت و گمراهی سوق داده می‌شود.

بلعم باعور را خلق جهان سغیه شد مانند عیسای زمان سجده ناوردند کس را دون او صحت رنجور بود افسون او پنجه زد با موسی از کبر و کمال آن چنان شد که شنیدستی تو حال صد هزار ابلیس و بلعم در جهان هم‌چنین بوده‌ست پیدا و نهان در آخر با نمونه‌ی دیگری از این نوع قیاس باطل که بین کاتب وحی و پیامبر روی داده است، کلام را ادامه می‌دهیم.

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب **نردبان شکسته**، صفحه‌ی ۱۹۰ چنین نقل می‌کند که: این کاتب که ظاهراً عبدالله بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان بود، در کتابت وحی یک‌بار در آن‌جا که وحی قرآن در باب خلق انسان فرود آمد، از روی شگفتی بی‌اختیار عبارت فتبارک‌الله احسن الخالقین بر زبان راند و چون همان موقع همین سخن بر پیامبر وحی گشت، وی در صحت وحی به شک افتاد و اندیشید که اگر

این سخن وحی است، بر وی نیز مثل محمد (ص) وحی نازل می‌شود و بدین‌گونه وی از خود پُر بود و جز خویشتن را نمی‌دید و پرتو وحی را که از وجود محمد بر او می‌تافت از خود پنداشت و مردود شد.

پیش از عثمان یکی نسّاح بود کو به نسخ وحی جدی می‌نمود چون نبی از وحی فرمودی سبق او همان را وانبشتی بر ورق پرتو آن وحی بر وی تافتی او درون خویش حکمت یافتی عین آن حکمت بفرمودی رسول زین قدر گمراه شد آن بوالفضول کان چه می‌گوید رسول مستنیر مر مرا هست آن حقیقت در ضمیر پرتو اندیشه‌اش زد بر رسول قهر حق آورد بر جاننش نزول هم ز نسّاحی برآمد هم ز دین شد عدو مصطفی و دین به کین^۷

نتیجه‌ی سخن

آن‌چه از بررسی نمونه‌ها دریافت می‌شود، آن است که در کلام مولانا انجام قیاس امری ناروا و مردود است و در تمامی موارد ذکر شده به‌دلیل مقایسه‌ی اشتباهی که صورت گرفته، شخص دچار گمراهی و انحراف و بعضاً نابودی گشته است، چه آن فرد ابلیس باشد که با سابقه‌ی هفتصد ساله‌ی عبادت با یک لغزش دچار لعنت ابدی

می‌شود، چه فرشتگان دیگر چون هاروت و ماروت باشند که از پرده‌ی عصمت بیرون می‌افتند و چه بلعم باعور باشد که با زهد و تقوی، خود سالیان به‌عنوان اولیای حق بود، و چه فرعون که قدرتی عظیم بر زمین داشت. همگی به یک سرنوشت محتوم دچار شدند و آن چیزی جز عذاب و گرفتاری الهی نیست و دورشدن از آن مرتبه که شاید روزگاران دراز در کسب آن سعی و تلاش نموده‌اند. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ر.ک. معانی متن، مرتضی کریمی.
- ۲- نردبان شکسته، عبدالحسین زرین‌کوب.
- ۳- مثنوی معنوی، مولوی، ج اول، شرح استعلامی، ص ۲۱.
- ۴- همان منبع، ج ۳، ص ۴۱.
- ۵- همان منبع، ج ۶.
- ۶- شرح تحلیلی اعلام مثنوی، میرجلال ابراهیمی، ص ۸۸.
- ۷- مثنوی مولوی، شرح استعلامی، ج ۱، ص ۱۵۵.

منابع

- ۱- ساختار و تأویل متن، شالوده‌شکنی و هرم‌نویکی، بابک احمدی، چاپ اول شرکت نشر مرکز.
- ۲- نردبان شکسته، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات سخن، ۱۳۸۲.
- ۳- شرح تحلیلی اعلام مثنوی، میرجلال الدین ابراهیمی، چاپ اول، انتشارات اسلامی.
- ۴- مثنوی مولوی، شرح استعلامی، چاپ دوم، انتشارات زوار (ج ۱ تا ۶).

تسلیت

دوست شریف و آزاده‌ی ما، طیبیه عارف، ادیب و شاعر وارسته شادروان دکتر نعمت‌الله تابنده که نمونه‌ی اشعارش در شماره‌های پیشین این مجله منتشر شده بود، در اوایل خرداد ۱۳۸۶ به رحمت خدا واصل شد. این ضایعه را به خاندان‌های عزادار بویژه خاندان تابنده گنابادی بالاخص پیشوای سلسله‌ی گنابادی استاد دانشمند جناب دکتر نورعلی تابنده و خاندان سعیدی نیشابوری بالاخص همسر ارجمند آن عزیز تازه گذشته سرکار خانم مریم سعیدی و فرزندان برومندشان تسلیت می‌گوییم.

از سوی انجمن مفاخر خراسان بزرگ - سیدحسن امین

درگذشت دوست نجیب، شریف، حسیب و نسیب خود مرحوم علی‌اکبر خاکباز (نوه‌ی آیت‌الله حاج‌آقا محسن عراقی) را به همه‌ی خاندان‌های عزادار تسلیت می‌گوییم.

سیدحسن امین - محمدابراهیم باستانی پاریزی - ابراهیم حسینجانی - شهرداد فاضلی